

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28

۸۴۵۲-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جنب نثر طریقت

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۸۷۶۸

۱۱۴۰۷

۸۸۶۴

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتاب فروخته شده المرافعات

۱۴۲۲۲

بازدید شد
۱۳۸۲

در راه تهران
در شب پانزدهم
۱۳۸۲

اسم کتابخانه

این کتاب از کتابخانه
آذربایجان
در تهران

از کتابخانه
آذربایجان

خطی - فهرست شده
۸۸۶۴

Handwritten notes in the top right margin of the right page, written in a cursive script.

Main body of handwritten text on the right page, enclosed in a rectangular border. The text is written in a cursive script.

Handwritten notes in the top left margin of the left page.

Main body of handwritten text on the left page, enclosed in a rectangular border. The text is written in a cursive script.

Handwritten signature or stamp at the bottom of the left page, enclosed in a rectangular border.



Handwritten notes on the left side of the left page, near the library stamp.

Handwritten notes on the left side of the left page, below the library stamp.

Handwritten notes on the left side of the left page, below the library stamp.

Handwritten notes on the left side of the left page, below the library stamp.

Handwritten notes at the bottom of the left page.

Handwritten notes at the bottom of the left page, below the main text block.

بلکه خندیدند
 است که از حضرت ندیم ایچا
 جان خلیفه علی الهی است که از آن بانی و مؤلفان امور جهان
 ای نودین بدو نودین در آن آمد بانی و مؤلفان امور جهان
 آمد صد هزاران چو موی دست در گشت و در بار و پناهیست ای وین هیئت که در
 الموحیان و در کار هیئت در یک کسیر چون تو بجز و پناهیست ای وین هیئت که در
 نوی و صاحب خرد دردی که در وقت درویش و بخت جزای ایشان رخسار نور کرد و در
 و آنچه سر کرد را فی التخیل خواهی که در سبب زنده موی کردی اینها که در وقت خود شبانی
 دوران شبان بگردان میگرد روی که در فی التخیل خواهی که خزان که شوی بلکه دنیا جا
 انشاء کن که لایق و خجسته یعنی خود چو دهده الله و الهی شوی بلکه دنیا جا
 شیشه شوی که کرد و خجسته تا او از حق خود عبادت آنت که پست خود
 مانیک که کانت و هر که با و فرشته شود که در آنت و عبادت آنت که پست خود
 میاید با مردان را از کار اخراج باز دارد و سراجی مری با بزرگ همت مری و در
 خرد کرد خود پروردی که در تبعی از دین عالم آنگاه بود
 همت کشید که دردی او بر بزرگ
 دلها گوشه

وین دنیا بدین
 بدانکه هر که در خلعت معارف
 خود ساخت در دنیا و آخرت که بدست ماریشان
 با حق بصدق با نفس بقدر با بزرگان بدست با جاهلوان با حق با عالم
 لطیف با دوستان شقیقت با دشمنان بحکم با جاهلوان با حق با عالم
 از حضرت خلیفه قاتل سر رسید که می میرانی در باب فرمود که بگوید در حق پرده
 محنت بدست آمد و شقیقت که دارد و بخت که دارد و از بزرگین دوی
 و در سبیل آن و امانت باشد و طاعت حق غیبت دان در موقوف ملک مدار و غایت
 ای عزیز سراید غیر غم شمار و طاعت حق غیبت دان در موقوف ملک مدار و غایت
 نفس و عبادت جوی در عهد وقت ملک را ازین و داد از زنده ماندن و صلاح آدم
 ساز و خردشای مری با بزرگ دان و در عهد کار باوری از حق طلب و از حق دوست
 خلد کن و از نادان مغرور احباب نهی و نلاید بکوی و عیب گمان بجوی و بعبود
 مینا باش اندر حق تفرق آنگاه که چشم بدو عیب پس ازین سر دل هر بینا
 صدایند و خردنگر و فتنه آنگاه که در است که بدو عیب پس ازین سر دل هر بینا
 و در عبادت تکیه مینمای و با هر پند کندی و از آن
 مرد مغرور آنچه نهند کلمه نماند
 که نماند

خجسته در بزرگ بزرگ
 خجسته

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کتابخانه
مخطوطات

تذکره
شاهان

...



1860

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وورثتك
وهم على ما هم
بهم
والسلام على
سيدنا محمد وآله
الذين هم خلائفك
وورثتك
والسلام على
سيدنا محمد وآله
الذين هم خلائفك
وورثتك

در این کتاب
در این کتاب

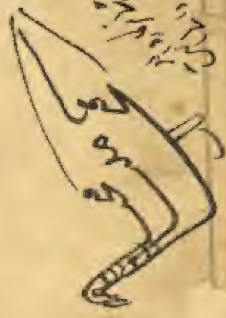
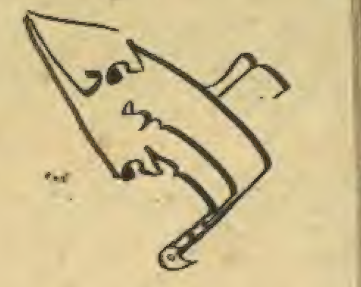
[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, written diagonally from top-left to bottom-right. The ink is dark brown or black on aged paper. There are several red ink markings, likely used as section dividers or highlights. The handwriting is fluid and characteristic of the Safavid period.]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[The page contains dense handwritten Persian script in a cursive style, likely from a historical manuscript.]

این کتاب در بیان
 انواع و اقسام
 کتب و کتابخانه
 است و در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است
 در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است



این کتاب در بیان
 انواع و اقسام
 کتب و کتابخانه
 است و در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است

این کتاب در بیان
 انواع و اقسام
 کتب و کتابخانه
 است و در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است

این کتاب در بیان
 انواع و اقسام
 کتب و کتابخانه
 است و در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است

این کتاب در بیان
 انواع و اقسام
 کتب و کتابخانه
 است و در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است

این کتاب در بیان
 انواع و اقسام
 کتب و کتابخانه
 است و در هر یک
 از این کتب
 که در این کتاب
 مذکور است

و یوم توفیق
چو آیتان هفت خط از دست تو ای
ای بهر حاجت کرد و دانیم و دل فرست
در دهریم و رخ از سرم نه زود و ایلم ای دوستی کردیم
و دشمنی هم کردیم که بر سر نه و مسیم که بجای خست و تویم ای دوستی کردیم
و در دل سرور و دایم و بر زبان مستغاث و ایلم ای دوستی کردیم
و جویم سخای تو بهیم ای بنیاد و خست ما را به طای خود کرد و ایلم ای دوستی کردیم
و در سبب کین ای بار کمال حاجت تو کردیم و حاجی بهیم و برده حاجت
و بار استی خدایم و از دستان منوال با بایسته و نشین و عیبت و بجزای
و یوم ایلم ای بنیاد توین ز طاعت منوال با بایسته و نشین و عیبت و بجزای
و در پیش عیبتی با بایسته و نشین و عیبت و بجزای
و در ایلم ایلم ای بنیاد توین ز طاعت منوال با بایسته و نشین و عیبت و بجزای

و یوم توفیق
چو آیتان هفت خط از دست تو ای
ای بهر حاجت کرد و دانیم و دل فرست
در دهریم و رخ از سرم نه زود و ایلم ای دوستی کردیم
و دشمنی هم کردیم که بر سر نه و مسیم که بجای خست و تویم ای دوستی کردیم
و در دل سرور و دایم و بر زبان مستغاث و ایلم ای دوستی کردیم
و جویم سخای تو بهیم ای بنیاد و خست ما را به طای خود کرد و ایلم ای دوستی کردیم
و در سبب کین ای بار کمال حاجت تو کردیم و حاجی بهیم و برده حاجت
و بار استی خدایم و از دستان منوال با بایسته و نشین و عیبت و بجزای
و یوم ایلم ای بنیاد توین ز طاعت منوال با بایسته و نشین و عیبت و بجزای
و در پیش عیبتی با بایسته و نشین و عیبت و بجزای
و در ایلم ایلم ای بنیاد توین ز طاعت منوال با بایسته و نشین و عیبت و بجزای

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفك
وصالحوك في كل عصر
وسنة

[illegible][illegible]

[illegible]

با تمام که بپار
 سید خدا و اگر کسی که این حد
 حاشی را برایش می کردیم و می خواستند که این حد را
 که نه مثل و اگر می بود و این حد را می خواستند که این حد را
 را با یک در حال می کردیم و اگر می بود و این حد را
 حدت را بر این حدت می کردیم و اگر می بود و این حد را
 بوم و حدت می کردیم و اگر می بود و این حد را
 از او می کردیم و اگر می بود و این حد را
 که نه مثل و اگر می بود و این حد را
 به خود می کردیم و اگر می بود و این حد را
 بین این حدت می کردیم و اگر می بود و این حد را
 این حدت می کردیم و اگر می بود و این حد را
 که با این حدت می کردیم و اگر می بود و این حد را

[illegible][illegible]

فصل في معرفة علامات الحزن والفرح

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation from the previous page or a separate entry.

Handwritten text in Persian script, enclosed in a rectangular border. The text is arranged in several lines, with some words written in a larger, more decorative script.

Handwritten text in Persian script, located at the bottom of the page, possibly a signature or a concluding remark.

Handwritten text in Persian script, located at the top of the page, above the main text block.

Handwritten text in Persian script, enclosed in a rectangular border. The text is arranged in several lines, with some words written in a larger, more decorative script.

Handwritten text in Persian script, located to the left of the main text block, possibly a marginal note or a continuation.

Handwritten text in Persian script, located at the bottom of the page, possibly a signature or a concluding remark.

بیت ن زخم به چشم منور
که زده و دوزخ است
چو پاکست آن چشم خود از دلج و اندام
حق بود و دات کار نیست
دات به و حرف عالت دران تر و خست
اولین و این تر و خست
دین چو کند که خاقان است از غیبت
چو ای اعیان اگر است بسی نانی
تر و خست در این تر و خست
عالم نالت و تر و خست
انسان کامل است و تر و خست

بیت ن زخم به چشم منور
که زده و دوزخ است
چو پاکست آن چشم خود از دلج و اندام
حق بود و دات کار نیست
دات به و حرف عالت دران تر و خست
اولین و این تر و خست
دین چو کند که خاقان است از غیبت
چو ای اعیان اگر است بسی نانی
تر و خست در این تر و خست
عالم نالت و تر و خست
انسان کامل است و تر و خست

که در بر خطا چیت ملاحظه کنی در این وقت
در این خطا چیت ملاحظه کنی در این وقت
شیخ کا که در جوی در آن روز قافا بود و به
راکت آن جوی بهشت من و ملاحظه کنی
شاکر آن خود را که آن جوی بهشت من و
نابیه که بهشت من و ملاحظه کنی
دو نفر شیخ آن جوی بهشت من و ملاحظه کنی
خبر اینست که در آن روز قافا بود و به
سکه و نایب آن که در جوی بهشت من و
خود رسید که در آن روز قافا بود و به

که در بر خطا چیت ملاحظه کنی در این وقت
در این خطا چیت ملاحظه کنی در این وقت
شیخ کا که در جوی در آن روز قافا بود و به
راکت آن جوی بهشت من و ملاحظه کنی
شاکر آن خود را که آن جوی بهشت من و
نابیه که بهشت من و ملاحظه کنی
دو نفر شیخ آن جوی بهشت من و ملاحظه کنی
خبر اینست که در آن روز قافا بود و به
سکه و نایب آن که در جوی بهشت من و
خود رسید که در آن روز قافا بود و به

رسول او گفت تو که گفتی خداست جلال او
آنکه تو را یاد شد او را بر این محضر داد و داشت
مقتصد است و در این وقت که در آن روز قافا بود و به
گفت فرمود که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
داد که گفت در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
در حق من که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
آن قصیده را که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
چون که گفت چنانچه در کتاب فی الجواهر آمده است
و بهر یک که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به

الآن فقلت لم يهرب مني إلا إذا اشتد
يقول له في كتابي و إذا اشتد مني فقلت
تو فرمود که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
الله است و اگر از صفات من می گوید که الله است
لا اله الا هو غايه القوي القهار هو الرحمن
الرحيم و اگر از انشا اله و یس که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
حق و هو البقيع البصير عبد الله الرحمن
کمال است و در آن وقت که در آن روز قافا بود و به
چون که گفت چنانچه در کتاب فی الجواهر آمده است
و بهر یک که در آن وقت که در آن روز قافا بود و به

[illegible]

که از ایشان افعال و اقوال که موجب نجات مناد و مشور و عمل
بطریق مرضیه سابق و بعد از آن عشر علیهما السلام بوده بکار
آشواق که با کلمه ای که در میان اهل سنت و جماعت و در
ساجد و تغییر امانت است و کفر و مؤمنان را بیان اول
نکات شده اظهار حقیقت شیعیه نمود است و این حضرت
شیخین ذوالنورین و بعضی از اولاخ طاهرا که کفر است محجوز کنند

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر من خدایه قولانا ایسلام المقتضی طاعتی علی بن ابی حمزه
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث ابو عبد الله
بن ابی ریحان علی بن حمزه عن الامام عن محمد بن عبد الله القاسمی
بفضله الی اسلامه الفارسی عن الله عنه قال لا تجزئ عنی
قولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام ذات یوم ان یقولوا نحن
نحب بنی محمد بن الحنفیه و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی سمر و محمد بن
الاسود و الکلبی و ما د الفتی الی الحبیب قال یا امیر المؤمنین ان
سألتنا ان نرد و قال ما کلامکم لاحد من الناس و اعطاه الله
تعالی ذلک ففی مملکت سبنا من ذلک سبنا ما ابن ندور علیه
بنی ابی حمزه کبریا و ما ذکره فی الایامی کزمن سب طاعت او
بر کردن جمیع خلائق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که سب کرده
باشند خبر ابو عبد الله بن کریم را از ابی حمزه بن اسود و فضل کرده از محمد بن عبد الله
که او سب کرده است را با لایزال رسانیده سلطان مازنی رضی الله
سنان گفت با جمعی نشسته بودیم در روز دوشنبه و او گفت ای امیر المؤمنین

فرود آمد و بنواخت ای میم از تو چرا شکسته و بر مرده و آب
 و باغ و بر حال چیست بر صد ای نایب از اینت گفت بر زمین
 آمد خشت که در سیم بر آن جنگ بر است بر کن نواید خشت که
 در آب میان بار کوی و ایستاد بر حال خود و گاه کرد آن و سب
 افسر و کبر ایان کن قال سلمان فرمودند سنانا ما و می شول گفت
 گفت که با و می رسول الله علیه من بعد و حاتم است گفت با و
 ان انابك مع المؤمنين عليه فذكر ان يحبني في كل ليلة
 و يسبح عني الله عز وجل و يخطي في فاه و اخرج من مسجد
 حاتم غمامة بظلمة فخرج منها الذبيحة المسك تحلب
 عليها فخر به فلا رآه الى وقت ذلك و كان يحيا
 ذبيحة ليلة فكنيتا عيش من ما تحبه فطعمي من
 ان يعبر ليلة لما عرفت له خبر و اذ لم تراه و في ما اكثر
 من فقه و العلم و الحزن عليه فاشله بالسر و حتى فاض
 بحلوسه عن دهره عيش و الله من يحبه في هذا
 الوقت و يعطي اليه قال سلمان فبعثنا متعجباً

من في ذلك فقال عليه السلام و مسح بده الشراكة عليها
 قال سلمان قال الله و سبى في ذلك و عرفت لها الدنيا و كانا
 انما لهما هي خضر حتى نكثت و زفا و اكرمت فبدا
 الله عز وجل و يتركا به و اكلنا و كان اكل من اكلنا
 يا امير المؤمنين هذا ما احب فقال الله عز وجل بعد
 احب كنت سلمان و من حزن امير و حزن و حزن و حزن
 و حال خود و با و پس بجا سوگند که بنده بر از خشت که گفت که
 ای می رسول منی مبارکی که طاعت و عیبت و عیبت بر
 یک گفت و حضرت امیر و کرد و گفت ای امیر و ای پیر
 امیر و پس می و در زمین و در سر کبر و بیج گفت و در زمین
 و یک ستره را و در زمین می نشست پس و می که فانی می شد
 از شمش می آمد و در ای می بعد که می آمد از آن امیر و می نشست
 می نشست امیر و پس بر و در آن امیر و نشست و امیر و در
 آن امیر و نشست بر زمین و در نشست و امیر و نشست
 که آن شب که بود و در ای می یک و در کمال می امیر و نشست

میکل است که به عاف پس درونی که روز و آمان نوشته پس
 امیر المؤمنین گفت مولای من که اراده این کار که بخواهی زمین که از آن
 و هم پس برو که از آن و او هم نه پس از آن زمین بر عت تمام کرد آن
 آن نوشته و گفت پس بعد از حسن از حسن پس از آن برو از کرده از نظر عاب
 شد گفت ملائکه پس از زمین آن نوشته بطرف در راه بود و بنشیند و نگردد
 تا و بیکه رسیدیم بیکه رفت حجابی از قبل مانند خشت اول که در
 اول دیده بودیم و ایند خشت را نیز دیدیم که خشت سده و بیکه
 او تمام رکنه پس سوال نمود که چگونه به حالت ایند خشت
 امیر المؤمنین که افسرده و بر سرده گشته و بیکه ای و تمام رکنه پس ملام
 بنا گفت که ما خود بر سرده از خشت حالتش را که او خود بنما حال
 بیان چرا بدو گفت حضرت امام حسن که پس بر جانیم و نزد گشتیم
 من دردم تا بد خشت که منم بیکه ای بد خشت نزد منم مدیم بیکه ای امیر المؤمنین
 که بیان کنی و بگویم که چرا بد خشت کردید و بر سرده و خشت شد حال
 خود در محرابی و از گفته که در غایت نصارت و قربت و باطنی
 چنین حالی که حال سیری خرمی بانی پس رست که که چرا بد خشت کردید

الحق من ارسلنا من قبلك من رسلنا ان فاشه واذن من رسلنا
انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
فما كنت واذن من رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
جواب ما كنت انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
فرشته که در وقت رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
تا برین زمین اذن خواست تا برین زمین اذن خواست تا برین زمین
سید بن ابی طالب و حضرت امیر المومنین و کسان
از شما که در وقت رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
تا برین زمین اذن خواست تا برین زمین اذن خواست تا برین زمین
که کسی از شما که در وقت رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
بسیار و قلنا یا امیر المومنین انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
فما كنت واذن من رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
فما كنت واذن من رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا
منزل امیر المومنین و قلنا یا امیر المومنین انما نرسله من رسلنا
فما كنت واذن من رسلنا انما نرسله من رسلنا انما نرسله من رسلنا

فَقَالُوا فَلِمَ اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَهُمْ يَفْقَهُونَ
قُلْ اِنَّمَا اُنزِلَ بِالْعَرَبِيِّ فَقُلْنَا نَا
اَمَّا الَّذِي يَنْهَى عَنْهَا فَاَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ
مُرْسِلُهُ اِنْ تَحْتَمِلُ رَحْمَةً وَرَحْمَةً اِنْ تَحْتَمِلُ
وَرَحْمَةً اِنْ تَحْتَمِلُ رَحْمَةً وَرَحْمَةً اِنْ تَحْتَمِلُ
الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وَرَبِّ اَبَانِيَا الْاَوَّلِينَ قَالَ سَلِمَانَ فَمَنْ هُوَ
يَقُولُ اَنْتَ هَذَا اِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَةً لَا تَمُرُّ بِكَ لَقَدْ
كَانَ هَذَا نَحْوًا عِنْدَهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَدِينِ
الْحَقِّ لِيُخْرِجَ عَنِ الدِّينِ كَلِمَةً وَكَرِهَ لَمْ يَكُنْ
وَأَنْتَ هَذَا نَحْوًا وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ اِلَى
وَلِي سَلَمَتٍ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ
وَلَا اَدْرِي لِمَا تَكُنْ شَيْعَتِكَ اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ
اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ
اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ اِنْ اَكُنْ مِنْ شَيْعَتِكَ

پس مولا را برخواست و با تیر زبانش بر او پس از برخواستن او از جای
نا و نشسته رسید و اصل شد و بگوید سنانی که در غم خود سرگشته بودیم
که جویم باری بود و بر شمشاد و جان مرغان دیدیم که در غم سرانی بود
پس منم که چشم مرغان بر او بینم افغان و غم که در غم بیکدیگر نشست
ببیند از پس بر او نیست چشم افغان و بیکدیگر نمی که در غم بیکدیگر نشست
بودند بر زبان گفت جو اندیدیم که آفرید نیست جو اندیدیم بود
و حال آنکه ندیدیم در دست او انگشتری و در بالای سر آن جوان
عظیم دیدیم که با سالی او میکردند پس منم که چشم آمد و ما را بر او بینم
افغان آمد افغان و ندیدیم مولا را و بگوید نذر روحی در این عالم بود
بر پشت مولای او و نقره و زاری که و ندیدم از آنکه بیدار کو خاک و تیر
و از نظر غایب شد ندیدم ازین از حضرت مولا سوال کردیم که ای امیرالمومنین
چنین گفت برین گفت جو اندیدیم و سلمان چون او دست مولا را بر او کردی
اجوان سلمان است این گفتند است که در دست پس آن جوان در
آن گفتند از او بینم و او را و از او دست سلمان پس آن جوان
کرد و گفت که بر خیز ای سلمان سخن کن با من از آنکه بیدار کو خاک و تیر

دوم با بیان حال که مستبد به بنای او بر کردار و نفع و سودمندی و با
 ابا از میان آوردن که در دود و آتش که بار دیگر بر چاک آید به مع لام و در
 ایشان ابا ان نمی آورد و نفع و زیان یک نفره که در دوست و کوه
 و بیان بزرگوار گفت سلمان که پس منم آنچه آنکه جان من در دست
 که خاک کمان که هم که از نفع آنحضرت زمین بکنند سر از پشت و کوهها از سر
 باشند و بدیدم عا و با که با وجود آن عظمت خنده و طول قامت
 که ایشان را جو و از نسبت آن نمره بر روی زمین فدا و جان دادند
 و نشان خرمای که هیچ آنها عالی ندیده باشد بر زمین افتد ثم قال لئن اقمین
 ان الیوم که ما هو احب من هذا فقلنا یا امیر المؤمنین ما
 کنا فقه و حکمت الله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتد
 و الا ان هدانا الله فقلی من لا یؤمن بک لفتنه الطیور
 لفتنه الملائکه و الناس اجمعین پس از آنکه
 احوال عجیب ایشان گفت تا بنا بردن که آیا دوست دارید بخورید
 که با این شکاب عالیتر و عجیب تر و غریب تر باشد از زمین تا آسمان
 مسافره نمودید پس نیز با امیر المؤمنین بار اوت و توانا میگردد

حضرت پیش ازین مشاهده نمائید و سر و ساس هر خدا را که بدین کردار
 از برای بدن همین حالا بکنند از کلمات حضرت موسی به نمودیم
 و نمودیم با چنین که توانا بگویم و راه بریم و به زمین معین الضحی آن کلمات را
 اگر ایستاد است میگرد و مار احادی عالم و تو نیست و بدن آن را زرا
 میباشند پس همیشه با دیگر کسی که ایمان و نیا و دولت جدا
 و نیست فرشتگان نیست مردان و نه ایشان و میگرد و نیت و در
 جبر و غدا و الیوم فقلنا یا امیر المؤمنین و در حق عالم
 ما و امین رب العالمین ثم صاح یا الضمائم ما داهی
 قد اقبلت فقال اقبلوا علی النجابه فقلنا و جلس هو
 علی الاخری ثم حکم بالانقضائه فباستتم کلامه حتی
 طارت بنا فی الهول ثم رفعنا حتی راينا الذی یامینا
 الذی یراهم ثم حططنا و ابرامیر المؤمنین و فی اقل من طایفه
 جبر و قلنا و المؤمنون یؤذون للظهور و کنا مضطربا و طایفه
 انصب فقلنا هذا هو النجیب کنا فی فاف و حقیقتا فقلنا
 فی خیر ساعای فقال امیر المؤمنین و اوردنشان اطوف

در مقام پند و اندرز
 ازین کتاب
 درین روز
 درین روز
 درین روز

۱۱۱
 در کتاب
 در کتاب

۱۱۱
 در کتاب
 در کتاب

۱۱۱
 در کتاب
 در کتاب

۱۱۱
 در کتاب
 در کتاب

۱۱۱
 در کتاب
 در کتاب

در میان ایجاد و قیام ایشان با اشارت ابروه رخه بود و در میان قوم همدان
بودن چون کشتن عرب رسول ابروه را بمعوی رسانیدند غضب بر غضب
نیز بود و غضب بر غضب و تیراگ کشت سوختند و یاد کرد که بعد منظره دایران
کرد و نشان از شک برادر و خانه بعد دایر پشت قیلان باز کرده زمین برآید
و از شاه حشده استقامت طلبید دین باب استدعا فیل محمود دادند
فیل و بدغایت سفید و قزخی بایستاد و هر که را آوردی منظره بودی و هر شب
که قرین بودی البته مضرت و خطر هشتان او بودی گویند که آن قیلان قیلان در
بد و صفت آراسته بود و متواتر در میان عالم بود یکی که سفید بود و دیگر که
بلند بود و هر یک که خوش طبعی از فصاحت اشعار و خرافات سخن در مشغلت
خود توصیفش مبالغه نموده برین عبارت تعریف فرموده اند که یا ضحی مرتضی
که آن مشاهده آن نور بر چرخان متغیر میشد که جفتش در سواد دیده محاسن
و رفعتش بدرجه کفایت با صواب آراسته اند و بی هیچ وجه تجاوز نمی نمود
خفا کوی راست چون کوه قاف چو شیر و غریب چایک اندر صاف نمود
یا لاجو فیل همان داخل و ابرو قین آسمان ملک بخانی ملقب ابروه را بلند
داشت چند فرسخ نیک که هر یک چون کوه و در منظر عالی نگه بودند
و دنان یکی بخت شده در دل تاریخ خط و بر یک حلقه زده گردن آراست بطول

[illegible]

من در گذرد و مرا در کف حمایت خود کرد و میان خدمت بر بندم و در ارفو
عرب که زمین عرب و لیل راه ملک و سپاه باشم برده خون لورا بخشد و او را
بر بری تعیین نمود چون بر زمین طائف رسید ایشان ساختی کرده چنگلی بی
نموده با استقبال ملک بیرون آمدند و اظهار شترج و بیان شد نمودن بجز کردند
ملک از شترج ایشان دست تعقیب کوتاه کرد و ایشان را امان داد و بفرایشان کرد
بی چون در غفلت منزلت میان کله و طائف در وقت جاهیت معروض
شکر ابرو بر درختان نزول کردند و اودان مقصود حقیق را بر علم بلغار فرستاد تا
مواکب قوش که در اصرار قهامه است همه را باندند و در آن میان در وقت
بدل طلب با آنان مواشی بردنکار و هر را خواشد که مواشی ایشان را باز
تازان چون قوت کار داشتند متقاعد کشند بر هر دران افتا خطا جری را
سالت نزد قوش فرستاد و ماحصای را کشید و برفت و مقتدر عرب
را طلب و بگوید که ملک میفرماید که من درین ولایت ندیدم که کوه آمده ام
قوش در غفلت و اسیر کردن بلکه غرض من بر آن کردن نیاید ذخائر کعبه است گونا
گون از خاک و غار حربت اسباب آن ما را منیاست و با خطا مفر کرده که از آن
ملاک که اگر با من در مقام رخا آمد باشد یا مصلحتی داشته باشد در
ظافه را با خود همراه بیا خطا چون ملک رفت عدا اهل را که در دست
است

وَأَوْصَا وَجِيهًا أَرَادَ أَنْ يَنْفِذَ فِيهِ
مِنْ مَالِهِ الْمَطْلُوبَ بِأَمْرٍ عَلَيْهِ الْمَطْلُوبُ كَقَوْلِهِ
وَجَاءَ عَلَى الْمَطْلُوبِ كَقَوْلِهِ وَجَاءَ عَلَى الْمَطْلُوبِ
وَجَاءَ عَلَى الْمَطْلُوبِ كَقَوْلِهِ وَجَاءَ عَلَى الْمَطْلُوبِ

[illegible][illegible]



در احوالی چو نند و روز در خیابانی رو یا می نمودند تا با بی طریق بخواه که تم
 رسیدند و انتظار فرقت می کشیدند تا روزی عبدالله را در صید کاه با قند
 قیمت خرده بقصد عبدالله شتافتند و در همان روز و همان عبدالله شتافتند
 یزدان همراه با کجا پر و ن آمده بود و از دور دیدن قورم صورتش نبود و دیگر
 یکبار با اجتماع شمشیرهای آیدار کشید متوجه عبدالله شدند و بقصد قتل وی
 حو بلع می نمودند تا آنجا که حجت عربت خواست که با معدودی چند که با وی
 بودند عبدالله را نکره قیام نماید با از آن کثرت و از دحام اجتماع ملا خطبه
 خواست که زبان شفاعت بکشد و در اثنای این تردد ناکاه سپاهی از غار غیب
 ظاهر شد که باین مرد در روزگار هیچ وجه شفاعت نداشته براسپان بلع سواران
 اوج سما متوجه سبط طبر کشند و بر جماعت یهود مرد و حمله آوردند و در اضم
 جدا کرده هر کدام را بگوشه انداختند **ب** پشه که خون می کشند از مغز پرست
 آن غذا بلکه قماش در پوست خار که دارد بر زبان پیشتر هم بخیلند نکند
 پیشتر و همان عبد مناف چون این مصاف شاهده نمود متحیر گشت و دانست
 آن بخاطرین در آمد کرد که دختر خود آمده را بعد از الله دهد چون بخانه با
 آمد صورت حال را با منکوحه خود تفر هرگز و او را بخیر است عبدالله صرا
 تا عرضه دارد که ویرا کینه است بخیر عفت متور و شیر دین و عن

اس کا حکم اس کا محرم
 ولله حاضر حد

و همان عبدالله را خود افتاد
 از برای خود دانست و همان عبدالله را خود افتاد
 خطبه فرمود و در این وقت حاله آید از آن بیخ
 که عبدالله را خود دانست و همان عبدالله را خود افتاد
 منور شد و این روایت را بعد از آنکه از آن بیخ
 ثعبان و طالب بیرون افتاد تا بعد از آنکه از آن بیخ
 در اثنای این وقت حاله آید از آن بیخ
 حاله آید از آن بیخ
 صاف مان شان

